

مبانی زیبایی‌شناسی در دیدگاه مولوی*

مینا جلالیان

کارشناس ارشد پژوهش هنر

minajalalian5633@yahoo.com



چکیده

انسان، موقعیتی ویژه در میان خالق و طبیعت مخلوق دارد؛ فاعل مطلق و خالق معنی نیست، اما واسطه‌ای خودآگاه در معنابخشی به طبیعت و تأویل معناست. نفس ناطقه انسانی به‌عنوان منشأ علم پیشینی روح و ذوق سلیم، محیط بر عقل و خیال و حس است و ارتباط بین عین و ذهن، اذهان، انسان و خدا را باعث می‌شود. ذوق سلیم، منشأ احساسات ناب بشری و نفس حیوانی، منشأ غرایز زیستی انسان است. کارکرد هنر، تزکیه، تعالی ذوق، هدایت و تعادل غرایز است. روند بسته و پیوسته آفرینش هنری، علاوه بر ارتباط و وحدت ارگانیک عناصر آن (هنرمند- اثر هنری- مخاطب)، ارتباط هر جزء را با کل (معنی) نیز تبیین می‌کند. اثر هنری، تجسم شهود معنی، احساسات متناظر با آن در هنرمند و محصول کنش زیبایی‌شناسانه او و آغازگر کنش مخاطب و تأویل است که دایره ظهور و عمل معنا را تکمیل می‌کند. کارگاه اصلی هنرمند و منشأ اثر هنری، خیال خلاق هنرمند است که در آن، صورت و معنی جمع می‌آیند. هنر، ماهیت بازتابی دارد و صفات زیبایی‌شناسانه، محصول وجود آثار کیفی معنا در روح شناسا و ارزیابی اوست که به اشیایی که آثار کمی همان معنا را دارند منتسب می‌شود و به آن‌ها روح و معنا می‌بخشد.

واژگان کلیدی

معنا، انسان، ذوق، خیال، تجربه زیبایی‌شناسانه، صفات زیبایی‌شناسانه، کارکرد هنر (کاتارسیس).

مقدمه

باشند؟ نقش و حیطة عمل حس، خیال، عقل و ذوق در تجربه زیبایی‌شناسانه چیست؟ ارتباط این تجربه با عواطف و احساسات چگونه است؟ تأثیر هنر در مخاطب که «ارسطو» تحت عنوان «کاتارسیس» مطرح نمود چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا شرط لازم برای مخاطب بی‌غرضی است؛ چنان‌که «کانت» می‌گوید، یا مشارکت همدلانه؛ به زعم «گادامر»؟ نقش لذت در این تجربه چیست؟ ویژگی ابژه زیبایی‌شناسانه کدام است و اخصاف صفات زیبایی‌شناسانه و بیانی چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا این صفات عینی و حقیقی هستند، یا ذهنی و اعتباری؟ در این مجال اندک، کوشش می‌شود بر مبنای نظرات مولانا و دیدگاه وحدت‌گرای وی زمینه‌ای فراهم شود تا بتوان پاسخی برای این سؤالات استنباط نمود.

برای تبیین مبانی نظری در هنر و زیبایی‌شناسی که با فرهنگ، مذهب و هنر این سرزمین سنخیت داشته باشد و درعین حال بتوان آن را با دانش زیبایی‌شناسی معاصر ارتباط داد، بررسی آثار و اندیشه مولوی یاری‌رسان خواهد بود. عرفان با هنر پیوند نزدیک‌تری از علم و فلسفه دارد. دیدگاه و تفکر عرفانی فراتر از زمان و مکان است، از این رو می‌تواند تاریخ و جغرافیای عالم را در برگیرد و زمینه مشترک دو چشم شرقی و غربی بشر را نشان دهد. زیبایی‌شناسی که از دهه هجدهم در غرب پدید آمد، تاکنون نتوانسته است برای همه سؤالات و اشکالات در این زمینه پاسخی فراهم کند. به‌عنوان مثال هنوز بحث در این موارد وجود دارد که آیا احکام ذوقی فرد می‌تواند اعتبار عام داشته

انسان از دیدگاه مولانا

تو به هر صورت که آبی بیستی
که منم این، والله آن تو نیستی ۴-۸۰۴
این تو کی باشی، که تو آن اوحدی
که خوش و زیبا و سرمست خودی ۴-۸۰۶

ماهیت انسان در هر لحظه هم‌ارز اندیشه و آگاهی بالفعل اوست که با احساسات و عواطف متناظری که معلول و نشانه آن هستند، همراه است.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای
مابقی تو استخوان و ریشه‌ای ۲-۲۷۷

از دید عرفا، خودشناسی مقدمه ضروری خداشناسی و شناخت جهان است. در موقعیت فعلی، شناخت انسان از خود و جهان دیالکتیکی است. این به سبب ماهیت دوگانه انسان و ارتباط او با دو عالم فراتر و فروتر از خود است. انسان در آن واحد نمی‌تواند محیط بر هر دو باشد، بنابراین با چرخش و تغییر جهت مدام موقعیتی دیالکتیکی فراهم می‌شود تا از این طریق معانی را از عالم غیب و صورت‌ها را از عالم شهادت دریابد و تناظر و تناسب آن‌ها را تشخیص دهد و بدین‌گونه موجودات بیرون را معنا کند و به معانی مجرد صورتی درخور ببخشد.

ناطقی یا حرف ببند یا غرض
کی شود یک دم محیط دو عرض؟ ۱-۱۴۸۳

مولانا، انسان‌گرایی تمام‌عیار است، اما انسان از دید او با سوژه دکارتی تفاوت اساسی دارد. مولانا به وحدت حقیقت انسان‌ها باور دارد. هر چند انسان ماهیتی دوگانه دارد که عبارت است از نفس ناطقه و حیوانیت، اما جوهر حقیقی و انسانیت او به نفس ناطقه است و صفات حیوانی عارضی هستند. عالم انسانی، عالمی خیالی و برزخی میان مجردات معنوی و روحانی و طبیعت مادی است و با هر دو عالم فراتر و فروتر خود از طریق حواس درونی و بیرونی ارتباط دارد. «ویژگی اساسی انسان در میان سایر موجودات، اعم از موجودات مادی و مجردات، در این نکته اساسی است که سایر موجودات همه می‌دانند و آگاه‌اند، اما نمی‌دانند که می‌دانند. تنها انسان است که می‌داند و می‌داند که می‌داند» (حکمت، ۱۳۸۸). یعنی قادر به خودآگاهی، تذکر و یادآوری و بالفعل ساختن علم ذاتی روح خویشتن است.

همچو کتابیست جهان، جامع احکام نهان

جان تو سردفتر آن، فهم کن این مسئله را (غزل ۴۰)

اما نفس ناطقه به علت نزول در عالم ماده و ترکیب با حیوانیت، فعلیت و درخشندگی کامل ندارد. برخلاف سایر موجودات، انسان موجودی تمام‌شده نیست و حقیقت کامل او محقق نشده است. او هر لحظه یک «من» است و ماهیت ثابتی ندارد.

شرط حصول علم و معرفت حقیقی و درک معانی لطیف، تجرد و خالی‌بودن از تلقینات و اوهام و اغراض شخصی است. باید میان مُدرک و آنچه درک‌شدنی است، همدلی و سنخیت وجود داشته باشد. برای رسیدن به هرچیز باید از جنس آن شد.

چون شدی زیبا، بدان زیبا رسی
که رهاند روح را از بی‌کسی ۳۱۰۰-۶

بنابراین اگر هنرمند حکم کلی صادر کند، این حکم او نیست، حکم عقل است. حرف و نظر او نیست، تکرار و کشف زیبایی خداوند است. در این حال مخاطبان به اندازه عقل خود و تعالی روحی خود می‌توانند از اثر هنری بهره ببرند؛ اما اگر هنرمند حکم جزئی و شخصی خود را کلی نشان دهد، دچار اشتباه شده و دروغ گفته است. در این صورت فقط خود او می‌تواند آن را بفهمد و دیگران نیز از ظن خود و بنابر احوال شخصی خود، یار او می‌شوند.

پس قیامت شو قیامت را ببین
دیدن هرچیز را شرطست این ۷۵۶-۶

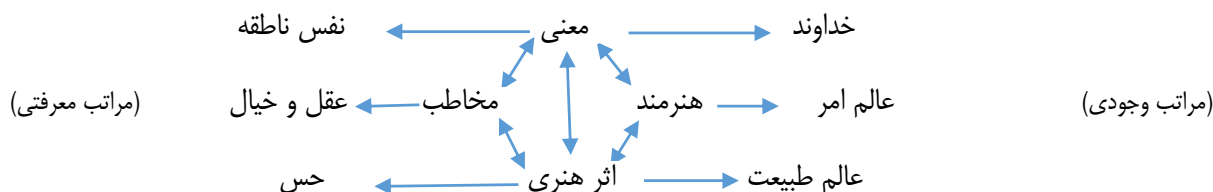
مشاهده می‌شود که با این دیدگاه می‌توان رابطه بین اذهان انسانی و زمینه فهم مشترک و همچنین رابطه میان عین و ذهن را نشان داد. نوری که ذهن با آن می‌شناسد، همان نوری است که اعیان را پدید آورده و در آن‌ها تجلی دارد. اعتبار شناختی و همگانی‌بودن داوری‌های ذوق سلیم هم فراهم می‌شود، زیرا نفس ناطقه منشأ ذوق و علم پیشینی است.

آفرینش هنری

اگر انسان خلیفه خداست، آفرینش‌های هنری او نیز باید تقلید و بازتاب آفرینش خداوند باشد و با همان هدف و مقصود صورت گیرد. در غرب، ارتباط هنرمند، اثر هنری، مخاطب، به این صورت است:

هنرمند ← اثر هنری ← مخاطب

اما در دیدگاه مولانا به شکل نمودار زیر درمی‌آید:



گر به معنی رفت غافل شد ز حرف

پیش و پس یکدم نبیند هیچ طرف ۱۴۸۵-۱

بنابراین شناخت و فهم انسان مرتباً تعالی می‌یابد؛ اما این روند بی‌پایان است، زیرا مورد شناخت بی‌حد است. نور نفس ناطقه است که به عقل و حواس روشنی می‌بخشد و عقل را عقل و حس را حس می‌کند. به همین دلیل حواس و عقل نمی‌توانند بر آن احاطه یابند و او را بشناسند. شناخت کامل و حقیقی انسان از خود، شناختی شهودی و بی‌واسطه است، نه مفهومی و از جنس تصورات. «انسان هرگز نمی‌تواند بگوید من کی‌ام؛ و هر تصویری که از خود داشته باشد این سؤال مطرح می‌شود که این تصور منم؟ یا این تصور من است؟... [در حقیقت] من نورم. حضور من مفاهیم را مفهوم می‌کند... پس «من»، با لذات روشن و آشکار است. بنابراین چگونه ممکن است چیزی را که با لذات روشن است و روشن‌کننده تصورات و ادراکات است، توسط مفاهیم و تصور روشن کرد؟» (همان). اگر انسان تصور خود را از خود، «خود» حقیقی به شمارد و به ادراکات حسی و عقلی اکتفا کند، شناخت خود را از جهان نیز محدود، ناقص و آمیخته با خطا ساخته است. نتیجه آن ماندن در سطح، نگاه کثرت‌گرایانه به جهان داشتن، پذیرش جبر و اختلاف و تنوع نیروها در عالم است که درنهایت به سرگردانی، پوچی و بی‌معنایی، یأس و اضطراب ختم می‌شود. به همین دلیل مولانا می‌گوید عقل را باید پیش مصطفی (وحی) قربانی کرد. سرچشمه وحی و الهام و ذوق چیزی جز روح قدسی و ابدی انسان نیست.

طوطی ای کاید ز وحی آواز او

پیش از آغاز جهان آغاز او ۱۷۱۷-۱

اندرون تست آن طوطی نهان

عکس او را دیده تو بر این و آن ۱۷۱۸-۱

تفاوت مهم و اساسی انسان عالم و خودآگاه نزد مولانا با سوژه شناسا در غرب، در مبدأ و منشأ علم است. منشأ علم، نور الهی نفس ناطقه بوده که غیرشخصی است. انسان محل ظهور این علم است؛ بنابراین فرد عالم گرچه فاعل شناسایی است، اما فاعل خودبنیاد نیست.

در نمودار دایره‌ای آفرینش هنری می‌توان ارتباط ارگانیک اجزا و عوامل را با یکدیگر و با کل تبیین نمود و حیطة قوای معرفتی را در ساحت وجودی هم‌ارز آن نشان داد. هنر برای مولانا وسیله دستیابی به تزکیه باطن و تذکر و نیل به کمال است، نه هدف.

نی حریف هرکه از یاری برید

پرده‌هایش پرده‌های ما درید ۱-۱

هنر از دید مولانا، با هستی‌شناسی سروکار دارد و فرق هنرمند و عارف در این است که هنرمند به زیبایی‌های کشف شده، صورت محسوس می‌بخشد. زیبایی، ذاتی اشیاء نیست، بلکه تجلی زیبایی خداوند (اسم جمیل) است که بسته به ظرفیت وجودی چیزها در آن‌ها تجلی کرده است. این تجلیات بی‌شمار، ناپایدار و دارای شدت و ضعف هستند.

از قدح‌های صور بگذر، مه ایست

باده در جام است لیک از جام نیست ۳۷۰۸-۶

ماه‌رویان جهان از حُسن ما دزدند حُسن

ذره‌ای دزدیده‌اند از حُسن و از احسان من

عاقبت آن ماه‌رویان کاه‌رویان می‌شوند

حال دزدان این بود در حضرت سلطان من (غزل ۱۹۴۷)

زیبایی، غذای روح است؛ بنابراین درک زیبایی با لذت و بالندگی همراه است.

فرشته از چه خورد؟ از جمال حضرت حق

غذای ماه و ستاره ز آفتاب جهان

غذای خلق در آن قحط حُسن یوسف بود

که اهل مصر رهیده بُدند از غم نان (غزل ۲۰۷۸)

هنرمند نمی‌تواند زیبایی را بیافریند. کار هنرمند این است که گوشه نقاب حائل را به یکسو بزند و زیبایی را جلوه‌گر سازد. هنر، بیان و اظهار است، اما نه بیان احساس شخصی، بلکه بیان حقیقت زیبایی که بر دل هنرمند تجلی کرده و عواطف و احساساتی را در او برانگیخته است. هنرمند باید به آن درجه از تعالی روحی و تهذیب نفسانی و پرورش ذوق سلیم رسیده باشد که بتواند تجلی‌گاه زیبایی و متجلی‌کننده آن در فرم هنری باشد.

دم‌به‌دم از ره دل پیک خیالش رسدم

تابشی نو به نواز حُسن و جمالش رسدم

سرکشان از طرف غیب به من می‌آیند

وین مددها همه از لذت حالش رسدم (غزل ۱۶۳۵)

حقیقتی که اثر هنری نشان می‌دهد، ساخته و پرداخته هنرمند نیست. هنرمند، کاشف و آشکارکننده آن است، آن‌هم به‌گونه‌ای خاص و متفاوت از روزمرگی. با نگاه ویژه و یکه هنرمند، پنجره تازه‌ای به روی حقیقت گشوده می‌شود. آثار بزرگ هنری نشانه فردیت هنرمند هستند و نه شخصیت او. حتی کارهای دیگر همان هنرمند دریاچه‌های دیگری به روی حقیقت خواهند بود، زیرا هم تجلی، تکرارناپذیر است و هم روان هنرمند در حال تغییر و تحول.

نوبت کهنه فروشان درگذشت

نو فروشانیم و این بازار ماست (غزل ۴۲۴)

هین سخن تازه بگو تا دوجهان تازه شود

وارهد از حد جهان، بی‌حد و اندازه شود (غزل ۵۴۶)

نیت مؤلف از آنجا مهم است که او به ایده و موضوع خاصی اشاره می‌کند که اولاً مال شخص او نیست و کلی است. ثانیاً دیدگاه و نظر خاص خود را هم نشان می‌دهد و ثالثاً آن را به شیوه خاصی نشان می‌دهد. شناخت منظر خاص هنرمند می‌تواند به مخاطب کمک کند تا بیشتر و بهتر ببیند.

ضمیر هر درخت ای جان ز هر دانه که می‌نوشد

شود بر شاخ و برگ او نتیجه شرب او پیدا (غزل ۵۴)

هنرمند، سالک است. استعداد لازم دارد، ولی کافی نیست. تزکیه و طلب و عشق نیز باید باشد. هنرمند، «خود» ندارد. قلمی است در دست حق یا نی توخالی بر لب‌های حق تا او بنگارد و بنوازد.

گر نبودى با لبش نی را سمر

نی، جهان را پر نکردی از شکر ۲۰۰۶-۶

کو هنر؟ کو من؟ کجا دل مستوی؟

این همه عکس تو است و خود تویی (غزل ۲۲۹۷)

چو دست، متصل توست بس هنر دارد

چو شد ز جسم جدا، اوفتاد اندر پا (غزل ۲۲۲)

دریافت تجلیات معانی و بازآفرینی و صورت‌بخشی به آن در عالم خیال صورت می‌گیرد. ماهیت خیال به ماهیت هنر نزدیک است. خیال، عالمی است برزخی و میانه که یکره به عالم بالا دارد و از آنجا مثال و صور را می‌گیرد و صورت‌های

ارتباط ذوق و لذت و تجربه زیبایی‌شناسانه

«ذوق، وجدان لذت و قوه تمییز بین آنچه مطلوب و مایه التذاد است از آنچه نیست، وجد و حالتی که از کشف و تجلی برای سالک دست می‌دهد و تجربه آن وی را از این‌که به اوهام و هواجس قانع و خرسند شود، بازمی‌دارد. همچنین لذتی که از این تجربه و از این وجدان حاصل می‌شود، ذوق و ذوق هم حضور نام دارد» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۹۴). بنابراین، ذوق هم قوه‌ای است معرفتی از قوای روح و هم حالتی است که از این وجدان پدید می‌آید. حضور و ظهور هر معنا بر دل، حالت و احساسی متناسب با خود را پدید می‌آورد. ذات روح از آگاهی است؛ جاذب و تشنه آن است و از آن می‌بالد و لذت می‌یابد. مزاج و ذوق آدمی در هر مرتبه از تکامل جسمی و روحی به غذایی مناسب خود مایل است. در جنینی خون‌آشام است؛ در نوزادی، شیر می‌خورد و چون دندان او روئید به نان و سایر غذاها میل پیدا می‌کند. جان و دل آدمی نیز در ابتدا به ادراک حسی و صورت‌های محسوس وابسته است (جان حیوانی)؛ در مرحله عقلی به ادراک عقلانی و صورت‌های غیرمادی معقول تمایل پیدا می‌کند (جان انسانی)؛ و چنانچه به گنج درون خود دسترسی یابد، نور بی‌رنگ و معنی بی‌صورت غذای اوست که بی‌واسطه در خود می‌یابد (نفس ناطقه یا جان الهی).

کان قندم، نیستان شکر

هم زمن می‌روید و من می‌خورم ۲۴۲۸-۲

احساس لذت ناشی از برآورده شدن نیازهاست. منشأ همه لذت‌ها جذب معناست و احساس رنج و الم ناشی از عدم دریافت معنا یا معانی ناگوار است. پس لذت و الم یک اصل دارند و آن نیاز است؛ گرسنگی است. مولانا در «فیه ما فیه» می‌گوید: «...در حقیقت که ترا جذب می‌کند، چیز دیگر نباشد، همان حقیقت باشد که ترا جذب کرد... در حقیقت کشنده یکی است اما متعدد می‌نماید. نمی‌بینی که آدمی را صد چیز آرزوست ... اما اصلش یکیست؛ اصلش گرسنگی است ... نمی‌بینی چون از یک چیز سیر شد، می‌گوید هیچ از این‌ها نمی‌باید، پس معلوم شد که ده و صد نبود بلکه یک بود» (مولوی، ۱۳۶۰: ۷).

در مرحله ادراک حسی و لذت ناشی از آن، از آنجاکه معنا از طریق صورت‌های محسوس مادی دریافت می‌شود، انسان پدیده‌ها و اشیاء و افراد را مسبب لذت و الم و سایر احوالات و احساسات خود می‌شمارد و نسبت به آن‌ها میل یا اکراه دارد. از آنجاکه یک معنی (مثلاً زیبایی) در صورت‌های بسیار تجلی دارد، هرکس بسته به تجربه و تماس و عادت به بعضی صورت‌ها تمایل دارد؛ بنابراین، کثرت و اختلاف نظر بسیار زیاد

غیبی و عکس مه رویان بستان خدا را از آنجا دریافت می‌کند. همچنین یک‌روی دیگر به عالم پایین و جهان مادی دارد که آن‌ها را در عالم محسوس بازمی‌تاباند. از نظر مولانا خیال ربانی که نتیجه پاک‌ی آینه دل و تهذیب نفس است، با خیال دیو که حاصل غرایز و اغراض شخصی و کدورت آینه ضمیر است تفاوت دارد؛ اما در هر حال، خیال، صورت می‌سازد و صورت‌ها در عالم محسوس واقعیت و عینیت پیدا می‌کنند.

پس چو آهن گرچه تیره هیکی

صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی ۴-۲۴۶۹

تا دلت آینه گردد پر صور

اندرو هر سو ملیحی سیم بر ۴-۲۴۷۰

تا درو اشکال غیبی رو دهد

عکس حوری و ملک در وی جهد ۴-۲۴۷۲

در عالم خیال، صورت و معنی جمع هستند؛ بنابراین کارگاه حقیقی هنرمند و منشأ اثر هنری، خیال خلاق اوست؛ که بعداً عینیت می‌یابد. اهمیت و ضرورت فرم و صورت هنری در این است که نشانه‌ای محسوس باشد از معنای بی حد و بی صورت خود و مخاطب باید بتواند از صورت ظاهر عبور کند و به معنا دست یابد.

صورت خندان نقش از بهر توست

تا از آن صورت شود معنی درست ۱-۲۷۶۹

نشانه‌ها و الفاظ و صورت‌ها ارتباط ذاتی با معانی خود ندارند. هیچ چیز جز ذات الهی بر نفس خویش دلالت نمی‌کند (آفتاب آمد دلیل آفتاب) و سایر چیزها نشانه مراتبی هستند که در زنجیره وجود، بالاتر از آن‌ها قرار دارند. برای عبور از صورت ظاهر و رسیدن به باطن و درک نشانه‌ها و اشارات، باید دیده و نظری تیزبین داشت. «مولانا می‌گوید دیده‌ها متفاوت‌اند؛ بعضی پرده را می‌بینند و بعضی پشت پرده را» (سروش، ۱۳۷۹).

آن یکی ماهی همی‌بیند عیان

و آن یکی تاریک می‌بیند جهان ۱-۳۷۵۸

و آن یکی سه ماه می‌بیند به هم

این سه کس بنشسته یک موضع نعم ۱-۳۷۵۹

فرم هنری از محتوا تبعیت می‌کند. هنرمندی که هم مخاطب عام را در نظر دارد و هم مخاطب خاص را، اثرش چندلایه است.

است. حتی در یک فرد نیز در طول زمان تغییر می‌کند. مولانا می‌گوید جان‌های حیوانی اتحاد ندارند.

جان‌گرگان و سگان از هم جداست

متحد جان‌های مردان خداست ۴۱۴-۴

ادراکات حسی محدود ما، ناقص و شخصی‌اند. لذت ناشی از حواس نیز اندک و ناپایدار است. صورت‌ها نیز خیلی زود عادی، تکراری و ملال‌آور می‌شوند. ذوق حسی نمی‌تواند اعتبار همگانی داشته باشد. علاوه بر این، آفت اساسی ادراکات حسی و عقل جزئی که به آن‌ها وابسته است، وهم و تصورات غلطی است که به سبب وجود صورت‌های دروغین و آمیختگی حق و باطل در دنیا به وجود می‌آیند. بدون داشتن معیار و محکی معتبر در درون، تشخیص و ارزیابی آن‌ها ممکن نیست. شناختی که بر اوهام و تصورات غلط استوار باشد، مانند سراب و سایه است. سراب، سیرابی نمی‌آورد و شکارچی سایه‌ها در نهایت دست خالی می‌ماند. صورت‌های دروغین که با محتوا و معنای خود سنخیت ندارند چون اوهامی می‌توانند تأثیرات واقعی در انسان داشته باشند و عواطفی چون لذت و ترس و خشم ایجاد کنند. این تأثیر ناشی از تداعی معنی حقیقی در آدمی است که به اشتباه به صورتی نسبت داده می‌شود که مصداق آن معنا نیست؛ مانند ترس از ریسمانی که مار پنداشته شده است. وهم، پایدار نیست و با روشن شدن حقیقت، از میان می‌رود و جاذبه صورت‌های دروغین نیز ناپدید می‌شود.

داوری براساس ذوق سلیم اعتبار عام و همگانی دارد. ماهیت دوگانه انسان سبب می‌شود که به هر دو عالم؛ یعنی عالم طبیعت و عالم معنا ذوق داشته باشد، اما تکامل و تعالی انسان در راستای زدودن اوصاف حیوانی و فعلیت بخشیدن به اوصاف انسانی و الهی است.

حس ابدان قوت ظلمت می‌خورد

حس جان از آفتابی می‌چرد ۵۱-۲

اکتفا به شناخت حسی و عقل جزئی و لذت ناشی از آن، ماندن در سطح و ظواهر و گرفتار کثرت و سرگردانی شدن است که نتیجه‌ای جز تنهایی، یأس، اضطراب و پوچی و بی‌معنایی ندارد.

صفات زیبایی‌شناسانه و نحوه انتساب آن‌ها

زیبایی، تجلی حُسن الهی است. با ادراک حسی و عقلانی درک می‌شود و با فعالیت خیال بازآفرینی می‌گردد. «زیبایی را نمی‌توان توصیف کرد و بنابراین نمی‌توان آن

را به تعریف درآورد. بهتر است بگوییم که زیبایی، خاصیت بازشناختی است. آنچه را که می‌توان مورد توافق قرارداد، ماهیت واکنش هر فرد نسبت به چیزی است که آن را زیبا می‌داند.

احساسات حاصل از دو اثر هنری نامتشابه، دست کم دو خاصیت مشترک لذت و شدت را دارا هستند؛ اما چه نوع لذتی و تا چه اندازه شدید؟ فیلسوفانی که می‌خواهند به این پرسش پاسخ دهند محکوم به باخت هستند. تنها وسیله‌ای که ایشان با همه چیز مبادله می‌کنند، کلمات هستند. کروچه به جای زیبایی لغت بیان یا بیان شهود را می‌نشانند. پیروان فروید برآوردن آرزو یا فراسو نگری را جانشین آن می‌سازند. عقیده کانت بر آن است که غریزه بازی مهره برنده است. هردر نیز برای توجیه کلمه زیبایی به واژه دیگری پناه می‌برد. لیکن در میان این نظریه‌های مختلف، یک عامل مشترک به چشم می‌خورد. آن‌ها همه در پی بررسی احوال ذهن آدمی‌اند و هیچ کدام عملاً به چیزهای زیبا نمی‌نگرند. این متفکران به جای آنکه خاصیت ذاتی را مورد بررسی قرار دهند، به تجزیه و تحلیل تأثیر آن خاصیت بر ذهن خود می‌پردازند» (نیوتن، ۱۳۶۶: ۷).

واکنش در برابر پدیده‌ها به دو عامل بستگی دارد: انسان و شیء زیبا. ظهور و تجلی یک معنا، مانند زیبایی، آثار کمی و کیفی در صورت‌های مادی و در دل انسان پدید می‌آورد. آثار زیبایی در اشیای مادی محسوس عبارت‌اند از تناسب، تعادل، توازن، هماهنگی و وحدت ارگانیک اجزاء. آثار زیبایی بر روح انسان، تعادل و هماهنگی قوا و احساس رضایت و لذت است. از آنجاکه روح انسان از مرتبه وجودی بالاتری نسبت به طبیعت مادی برخوردار است، تجلی زیبایی بر آن شدیدتر بوده و آثاری که پدید می‌آورد غیرمادی و معنوی است. آثار زیبایی در درون به منزله روح و جان آثار زیبای مادی به شمار می‌رود. مولانا می‌گوید آثار حقیقی در دل‌اند و آنچه در بیرون است، آثار آثار دل است؛ یعنی جسم آن.

گفت آثارش دل است ای بوالهوس

آن برون آثار آثارست و بس ۱۳۶۲-۴

بنابراین معنا و روح زیبایی در دل انسان و صورت و تجسم آن در اشیای بیرونی است. انسان به واسطه دارابودن روح که هم زیباست و هم مدرک زیبایی است، می‌تواند زیبایی را تشخیص دهد و چون آثار آن را در اشیاء دید، آن را زیبا بنامد.

پس صفات زیبایی‌شناسانه هم برون‌خودی (عینی) هستند و هم درون‌خودی (ذهنی) زیرا نتیجه و آثار تجلی یک معنا بر دو مرتبه وجودی (ذهن و عین) است. شرط درست بودن این

درونی و بیرونی به صورت احوالات و عواطف و عکس‌العمل‌ها آشکار می‌شود.

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد

بر تن ما می‌نهد ای شیر مرد ۲-۲۹۶۳

خوف و جوع و نقص اموال و بدن

جمله بهر نقد جان ظاهر شدن ۲-۲۹۶۴

همواره میان نیازها و خواسته‌های نفسانی و مادی انسان با نیازها و امیال روحی او کشمکش وجود دارد. از آنجاکه در دنیا، نفس در خانه خود و عقل و روح غریب هستند، نفس قدرت بیشتری دارد و ذوق انسان متمایل به ظاهر و لذت‌های حسی است؛ اما باید این ذوق به سوی لذت‌های معنوی هدایت شود. رو آوردن به معنی، شیرین نیست، همچنان که شنیدن سخن حق تلخ است. هنر می‌تواند با ایجاد فاصله مناسب و شگردهای خود معانی و احساسات ناب را از طریق صورت‌های محسوس مناسب و تأثیرگذار به مخاطب القا نماید. تجربه اثر هنری، نه مانند تجربه مستقیم است که انسان در آن بازیگر است و مجال تماشاگری و تأمل ندارد و نه مانند تجارب علمی، انسان از موضوع و محل و محصول تجربه جداست.

ز آن حدیث تلخ می‌گوییم ترا

تا ز تلخی‌ها فرو شویم ترا ۳-۴۱۹۳

ز آب سرد انگور افسرده رهد

سردی و افسردگی بیرون نهد ۳-۴۱۹۴

«حدیث» تلخ شنیدن با تجربه مستقیم تلخی تفاوت دارد. به این ترتیب تغییر ماهیت ذوق، اوصاف، عواطف و غرایز به سوی تعالی اتفاق می‌افتد.

حرص، اندر عشق تو فخرست و جاه

حرص، اندر غیر تو ننگ و تباہ ۳-۱۹۵۵

وصف سنگی هر زمان کم می‌شود

وصف لعلی در تو محکم می‌شود ۵-۲۰۴۱

نار بودی، نور گشتی ای عزیز

غوره بودی، گشتی انگور و مویز ۴-۳۴۲۱

انتساب، قابلیت انسان و قابلیت شیء در ظهور آثار کیفی و کمی معناست.

صورت رفعت بود افلاک را

معنی رفعت روان پاک را ۱-۵۸۹

تجلی معنا بر دل با احساسات و عواطف متناظری همراه است و احساسات و عواطف انسانی از امور وجدانی بوده و بالذات محسوس‌تر از هر وسیله و زبانی هستند که می‌خواهد آن‌ها را بیان و آشکار کند. پس هر نوع بیانی آن‌ها را در حجاب می‌برد. مولانا در «فیه ما فیه» می‌گوید: «... این را وجدانی گویند که از محسوس ظاهرتر است. مثلاً گرسنگی و تشنگی و غضب و شادی و سردی و شیرینی و تلخی در طعام‌ها محسوس‌اند ولیکن از محسوس ظاهرتر است» (مولوی، ۱۳۶۰: ۲۳۰).

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن ۱-۱۱۲

صفات بیانی ذاتی اشیاء نیستند، بلکه حاصل داوری انسان‌اند. بیان احساس به معنی آشکار و محسوس ساختن محسوسات باطنی است. صفات و کیفیات معنا در دل است و احساسات متناظری را پدید می‌آورد. فرافکنی احساسات به اشیای بیرونی به معنی روح بخشیدن به آن‌هاست. فرم و ساختار جسم باید متناسب با معنی و عملکرد روح باشد.

شد مناسب عضوها و ابدان‌ها

شد مناسب وصفها با جان‌ها ۳-۲۷۷۳

تصفیه و تزکیه عواطف (کاتارسیس) در تجربه زیبایی‌شناسانه حقیقتاً در تجربه زیبایی‌شناسانه چه روی می‌دهد؟ این موضوعی است که از زمان ارسطو تاکنون مورد بحث و توجه بوده است. مولانا از کیمیایی سخن می‌گوید که می‌تواند مس وجود آدمی را تبدیل به طلا کند.

به نظر وی مصاحبت و تأثیر سخن انبیاء و اولیاء و ابدال چنین تأثیری دارد. تذکر و تصفیه باطن و زدودن اوصاف عارضی می‌تواند گوهر وجود آدمی را هویدا کند. می‌توان گفت این کار از هنر هم برمی‌آید. ماهیت آدمی پنهان است و در اثر تحریکات

نتیجه‌گیری

امکان را فراهم می‌کند تا بتوان وحدت هنر و ارتباط ارگانیک هنرمند، اثر هنری و مخاطبان را نشان داد و تبیین نمود. منشأ متعالی زیبایی و ذوق، اعتبار همگانی بودن آن را فراهم می‌آورد. دلیل اختلاف نظرها، اکتفا به ادراک حسی و اغراض و عادت‌های شخصی است. شرط مخاطب برای درک اثر، مشارکت همدلانه او با قلبی پاک و به دور از اغراض شخصی است.

دیدگاه زیبایی‌شناسانه مولانا متکی به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اوست. انسان به سبب موقعیت ویژه خود در عالم آفرینش شناسنده خود و عالم است. خودشناسی در آینه اعیان و اذهان صورت می‌گیرد و شرط ضروری آن تصفیه و تزکیه باطن است. در تجربه زیبایی‌شناسانه ابتدا احساس و تأثیرپذیری و کشف و شهود است، آنگاه تأمل و شناخت و ارزیابی صورت می‌گیرد و سپس فرافکنی می‌شود. پیوستگی دایره آفرینش این

پی‌نوشت

* نسخه اولیه این مقاله قبلاً در شماره ۸، تابستان ۱۳۸۹ مجله منظر به چاپ رسیده بود. این نسخه، مقاله تجدید نظر شده با حذف و اضافات جدید است که پس از داوری مجله به چاپ می‌رسد.

فهرست منابع

- دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۸). حکمت (حکمت اشراق)، گفتگو با دکتر غلامحسین دینانی، روزنامه اطلاعات شماره ۲۴۵۲۹، پنجشنبه ۸ مرداد.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). سرنی، تهران: انتشارات علمی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۵). مثنوی معنوی، براساس نسخه قونیه و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون، تصحیح و مقدمه و کشف‌الابیات از قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات ناهید.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۵). کلیات شمس تبریزی، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۰). فیه مافیه، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- نیوتن، اریک. (۱۳۶۶). معنی زیبایی، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۹). قمار عاشقانه شمس و مولانا، تهران: موسسه فرهنگی صراط.